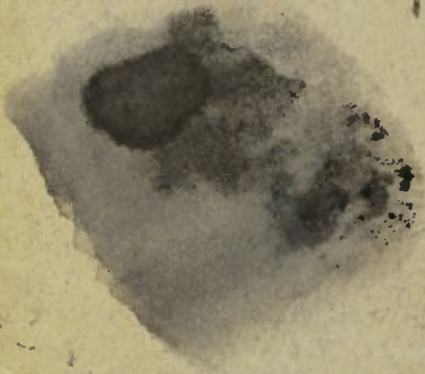


220

Handwritten scribbles or marks in the upper right corner.



Vertical text along the left edge, possibly bleed-through from the reverse side.

Handwritten text at the bottom left corner, likely bleed-through from the reverse side.

المراد ان في الترتيب...

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين  
المراد ان في الترتيب...

المراد ان في الترتيب...  
المراد ان في الترتيب...

المراد ان في الترتيب...  
المراد ان في الترتيب...

المراد ان في الترتيب...  
المراد ان في الترتيب...



وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ فَاتَمَّ بِالنَّبِيِّ الْكَلِمَةَ الْكَامِلَةَ وَآمَنَ بِهَا  
أَوْصِيَا وَرَزَقَهُ كَانَهُ وَهَدَاهُ وَابْتَدَأَ خَلْقَهُ خَدَا وَتَبَدَّلَ الْأَلْوَانِ  
الْبَشَرِيَّةَ خَلِيفَةَ الْاِمْتِدَادِ فَاتَمَّ بِالنَّبِيِّ الْكَلِمَةَ الْكَامِلَةَ وَآمَنَ بِهَا  
اَعْرَضَتْ حَجَّتْ عَجْبُ اللهِ فَجَبْرُ بَرْدِ زَمِينِ دَرْبِ لَنْ غَضْرُ طَبِيعِي طَبِيعِي  
وَبِحُجَّةٍ دِينِيَّةٍ زَنْدَهٍ وَبِإِنْدَهٍ وَصَرَفٌ دَرَّامِ جَهَانِ وَجَاهَانِ  
اِسْتِوَاغٌ كَسْبُ حَقِيقَتِ مَوْتٍ وَبِقِرْوَالِ الْيَزِيدِ وَبِرِزْقِ وَشَبْرِ  
وَلَشْرُوطِ وَبِرِزْقِ حَسَابِ وَبِقِيَامَتِ وَبِهَيْبَتِ وَبِحُزْنِ وَبِإِنْفِ  
اِرْاَسْلَامِ فَايَمُّ اِخْرُوتِيَّةٍ نَخَاهُ دَشْتِ بَلَكَمَهِيْنِ فَدَرَّتْ كَهْ اِهْكَامِ اَسْلَامِ  
اِرْجَاهَاتِ لِبَاسِ وَبِدَنِ وَمَعَالَاتِ وَافْزَمِيرَاتِ وَدُخُولِ اِسْرَاجِدِ  
وَضَرَاحِ مُقَدَّمَةِ وَبِسَجْدِ رُؤُوسِ دِفَانَةِ كَعْبَةِ وَبِاِرْجَاهَاتِ اِرْوَاجِ شَعْرِ  
مَرْتَبَةِ حَرِيمِ بَا اِرْزَاقِ عَقْدِ كَنْزِ بَقْتِنِ بَدْرِ وَمَادِرِ وَعِلْمِ بِلَدِ يَا مَحَلِّكَ كَهْ خَدَا  
وَمَلَاكَةِ اَنِمْ وَبِغَيْبِرَانِ وَاَوْصِيَا وَانْهَادِ مَعَاوِرِ حِي تَبْعَهٍ وَبِئِيكَه دَر اِيْنِ زَمَانِ  
تَامِ اَدِيَانِ بَا طَبِيعَتِ مَكْرُوْبِيَّتِ حَمْرِ صَمِّ وَبِرْكَاهِ دَر اِيْنِ مَرْتَبَةِ اِخْتِ  
اِحْكَامِ مَفْرُوعِ دِيْنِيَّتِ اِرْزَاقِ اَعْلَمِ يَا اِهْ خَيْرُهُ مَرُوقِ اَبِيْمِ نِيَامِدِ وَا  
تَوَابِ عَمَلِ خُوَانِمْ نُظْمِ دَر حَمْرَتِ عَقْلِمْ اِسْتِ اِيْنِ كَهْ اِخْتِ اِخْتِ كُرُومِ  
عَقْدِ بَدْرِ اِرْزَاقِ اِدِيَانِ مَرْتَبَةِ رِيسِمِ وَبِحُجَّةٍ اِهْدِ اِدَانِيَّةِ اِسْتِ  
كَهْ بَادَلَهُ وَبِرَا اِيْنِ خُوَانِمْ اَنْدَه تَامِمْ مَطْلَبِ دِيْنِيَّتِهِ رَا وَاِيْنِهَا بَرِي  
دَر اِظْمَاتِ اِيْمِ طَبِيعَتِ مَرْدُوْدَةٍ اَعْلَمِ قَدَمِ كَرَاهِيَّتِ اِيْمِ  
بِاِرْزَاقِ اِدِيَانِ مَرْتَبَةِ رِيسِمِ وَبِحُجَّةٍ اِهْدِ اِدَانِيَّةِ اِسْتِ  
خَانِيَّةٍ مَرْدُوْدَةٍ اَعْلَمِ قَدَمِ كَرَاهِيَّتِ اِيْمِ طَبِيعَتِ مَرْدُوْدَةٍ اَعْلَمِ قَدَمِ كَرَاهِيَّتِ اِيْمِ  
بِرَا اِيْمِ اِسْتِ

عم

جدو

دَلِ مَسْدُوقِ حَيْرَتِ مَعْلَمِ  
نَا قَرَطْتِ فِي حَيْفَةِ اَللّٰهِ  
وَاَقَعَ اِسْتِ زِيَاكَهْ كَلِمَةً  
بِعَقَا اِدْرِ كَهْ اِرْزَاقِ اِدِيَانِ  
بَا اِرْزَاقِ اِدِيَانِ مَرْتَبَةِ رِيسِمِ  
مَلَكِ زَا اِدِيَانِ اِسْتِ  
اِرْ دَر اِيْمِ كَهْ اِسْتِ

بِرَا اِيْمِ اِسْتِ

معدنات و معدن برتر خواهند مرتبه چهارم ایمان اهر معرفت و دنیا است  
 که عقاید این طایفه از دور دیدن ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~  
~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~  
 هر چه فرماید رسیده و چشیده و متحقق گشته اند نیز آسمان ولایت را  
 مقامات بلند و پایدار از چنبد است آخر مرتبه که دست همه موجودات  
 از آن کوتاه مقام ولایت حضرت خاتم انبیاء است و پس از آن

و شهود است نه کف  
 حاصله از این اگر چه  
 عجز بر آن کف ناقص  
 و کف بر آن کامل است  
 یعنی که وجود واحد در آن  
 متفاوت لفظ و نفس است

ص

مرتبه ولایت مطلقه حضرت ولایت ناب علی ابن ابیطالب و خود فرزند او  
 در مرتبه ولایت حضرت حجرت پس از اینها ولایت سایر اولیاد او  
 اما مقامات از رابعه پس گفته بشود که مقام اول در بنات خدا است  
 و بیشتر آن است هر چه در هر کجا عاریه و از غیر باشد ناچار است  
 از آنیکه بلاغزه منجز شود بکسی از غیر عین ذات او باشد با غیرت  
 که از غیر نیاید باشد و قائم بود ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~ ~~تجربیه و تجربه~~  
 بواسطه نور در روشن و دیگر روش روشن است نه بجز ذکر و اسم  
 مقدّمه بدیست پس گوئیم تمام ستمها که هر کجا است چه سموات  
 و چه ارضین چه جمادات و چه نباتات و چه حیوانات و چه انسان باید از جای پایشان کف است  
 بدانی که



نه بغیر خود و آن هستی است و هستی عین ذات و کلمه وجود است  
 و اگر گفته شود هر چه که در این است لازم آید عدم  
 هر چه هست و این در حکم بطلان و استسناع است  
 و هستی از ذات خود بعاکس نیاید و هر چه هستی از ذات  
 او منفک نشود و باطله ذات خود را واجب الوجود است  
 پس هستی واجب الوجود است پس ثابت شد که باید که  
 معلوم است که واجب الوجود است پس در این کتب که چنین  
 ذال را مانند و سبک در وجوب وجود خود را بجز از آنکه  
 یک از این در مخلوق معلول نباشد زیرا که فرض غنیمت  
 پس باید هر یک حکم دیگر را داشته باشد پس هر یک  
 مرکب بشود از اجزای خود و ندارد در حال دیگر و هر یک  
 محتاج با جزا است و هر محاجر ممکن تغییر خواهد بود پس  
 فرض نمود که واجب الوجود است واجب الوجود که  
 ناچار واجب الوجود است لیکن نه بیکدیگر که اول  
 علم بر اول تحقیق

۲ تفسیر بدون فاعل و عایه  
 و بلا صمیمه

هر گاه ویرانه یک  
 شایسته بود  
 لا اقل ویرانه  
 هر یک بجز پس  
 باید بود واجب الوجود  
 یا اگر لازم آید  
 یک از این بود  
 دیگر و این صلب  
 فرض اول است

و در موردی که اول از او مانا فرض شده  
 علم بر اول تحقیق

پس گوئیم صفات را چهار ضرب است از اوصاف و گویند است  
 صفات ثبوتیه و صفات سلبیه صفات ثبوتیه آن است که  
 ذات را بسطه با آنها جسم و امر جسم را مژده و نقص و تصور از در  
 و هر لازم نیاید و صفات سلبیه مقابله آنهاست و صفات  
 ثبوتیه سه نوع است صفات حقیقیه که در معانی آنها اضافی و نسبتی  
 بسع غیر مانع و معتبر نیست مانند حیوة و قدم ذاتی و وجوب ذاتی  
 و صفات حقیقیه ذات اضافه مانند قدرت و کرامه و سمع و بصیرت  
 که مقدر و مراد و مسوع و مبصر است و صفات اضافیه  
 محضه مانند عالمیة و فاکرانیة و خالقیه و رازقیه و حیة و مثال  
 آنها صفات حقیقیه محضه و حقیقیه ذات اضافه <sup>و عینی بیکدیگر</sup> عینی  
 ذات <sup>و عینی بیکدیگر</sup> خواهند بود و در ظرف خارج اگر چه  
 از جهت مفهوم و در ظرف ذهنی مغایر با ذات و مغایر  
 با یکدیگرند بلکه مسطور آمد بنا بر عقیده طایفه حقه امامیه  
 عنی سیاهتم و بدیهات است و بنا بر مذاهب  
 اینج و صنف اوصاف نیز زاید بر ذات خواهند بود  
 و بنا بر مذاهب طایفه معتزله ذات را صفت حقیقیه

کتاب اربعه از ابن سینا  
 کتاب اربعه از ابن سینا



نیست بلکه ذات بلا علم آثار را اظهار دارد که مانند آثار ظاهری در شخص  
 عالم باشد و بعبارت خوان طایفه از اقسام ذات نایب از تمام  
 صفات است و بنا بر قول هر یک که این هر دو صفت لایزال لازم است  
 که ذات واجب الوجود بحسب دانش عاقل و خالق از صفات حکایت  
 و تقصیر بالاتر از این نیست تا آنجا بقول المحدثین و علما کبار و در کتاب  
 میکند بر آنچه مبرهن است بر ضمیر صانع و سمع حضرت عاقلین و سایر اوصاف  
 که روایت شده که اذ لا مالوه و قادر اذ لا مقدر و عالم اذ لا معلوم  
 و این حدیث صریح در عینیه صفات مذکوره مرذات را فیه قوله  
 حاکم الاضطرار فی الصفات غنه در خطبه معروفه نیز بسط شده کما فی  
 در اینند مراد و برمان واضح بر عینیه این صفت از صفات  
 آن است که تصاف ذات بکمال لایقه یا در حد و جوب است  
 یا استناع یا امکان هر قسم اخیر بدین جهت است چرا که  
 ذات واجب را فقدر و نقص نیست که بگویم آن صاحب صفت  
 استناع یا امکانیه باشد بلکه لازم است ترکیب در ذات و ترکیب  
 مستلزم امکان است و هر گاه در حد و جوب باشد پس واجب است  
 که متصف شود بکمال لایقه در حد ذات و در مقام استیسی نه

مانند

در مقام متأخر از ذات و اللزوم آید که در صد ذات عاقل در کلمات لغوی  
باشد چنانکه بر شاعر و معتزله لازم است پس باید صفات بحسب  
خارج و صدق عین ذات عین یکدیگر بنهند اما در صفت دیگر در صفت  
که صفات اضافیه و سلبیه باشد پس بحسب مفهوم و صدق از این برود  
باشند و اللزوم آید که عین امور اضافیه عتباریه و سلبیه گردد تعالی  
و بدان که صفات اضافیه در قسمی که بعضی از آنها است مخصوص بازاد  
و مقابله آنها وضع شده مانند سبوح و قدوس واحد و بعضی از آنها  
اسم در مقابل آنها وضع شده است مثل کلمه حق و یامع بر و اللزوم  
الغیر ذلك این بر بیان مختصر در توحید صفات بدان که باید شخص  
توحید کند و حسب الوجود در مقام الوهیه با نهم که آنکه عالم یک است  
و شرک از برای او در مقام الوهیت نیست زیرا که اگر شرک از برای او  
در مقام الوهیت باشد لابد ویرا شرک در قابلیت باشد پس  
باید در مقام نهائیت ناقص باشد و نقص در این مرتبه ملزوم نقص  
در اصل ذات است و نقص در ذات مستلزم امکان ذات است  
و حال آنکه بهر مان ثابت شد که ذات و احد الوجود است بدان  
که بعضی موصوفه لازم است که قائم بتوحید حق باشد که معنای لفظ  
و لا قوة الا بالله است چنانکه توحید اله عالم معنای لفظ الا اله هو



معنای توحید ذات راجع بسوی کل شیء مالمک اللذوهم بود و توحید فعلی را  
 بیان آن است که چنانکه فاعل جمیع ذوات همستیا و واجب الوجود است  
 فاعل جمیع اجکات و فعلی هم واجب الوجود و لیکن نه لوجه که لازم است  
 و هم و تشبیه چنانکه اشاعره گویند و نه آنکه همه اجکات بحسب نفس  
 از مخلوقات و معلولات است تا لازم آید تعطیل واجب در افعال چنانکه  
 معتزله گویند بلکه بطریق حدیث معروف که فرموده لاجبر و لا تفویض بل  
 امر بین الامرین باقیمین که آنچه از باب نقص و تصور و عدم است راجع  
 به خلق است و آنچه از باب وجود و حکم و شیء است راجع بسوی ذات  
 حکمتها چون شیخ الماس است نیز چون مذکور بود و اسپرگز نیز بار بار  
 دانست که ایجاب و تفویض فرع بر وجود و ذات اوست هر گاه ویرا در  
 استقلال بودی تفویض در فعل لازم است صحیح بودی و هر گاه ممکن را  
 صدور افعال در زور اختیار نمود بلکه اراده می نمود کار را و بعد بر خلق  
 اراده نمود ایجاب می نمود و جبر می نمود و جلا راه پذیر نبود ولی باید حکم  
 داشته باشد که ذات غیر مستقد فعلش نباشد مگر غیر مستقد  
 بدان که لازم است موصدا که آگاه باشد بر آنکه مخلوقات چنانکه در  
 شدن بعد از نبودن محتاج بسوی خداوند در باقی بودن و مانند که نیز محتاج  
 بخفایند بطوریکه هر گاه از او امثال بصدمه از کرد و رفتن و در یک دست

۹  
در آن مقام فیض از خدا بانها رسد بالمره از صفحه واقع دست بر آید  
و با حد محض که دو کانه قویتم و لیکن زالماتین مسکما فی احدی منقیه

بار سخن در از نشود اگر چه خاص نیاید مگر بقدر وصله <sup>نخ</sup> و سطر ۹

کبری بر سجده در گانه چند کجده قسم موزده <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup>  
المفاجرا لمانی در ۲۰۲

نبت است پسر آن است که اولاً پدید است که نبت ۷ طلوع است  
و در نبت کلیه است که بلا سطر در آنها امور است منتظم معیود دنیا و بر آن

و گرفت و نبت نجات است اگر چه در سطر است سعادت است  
نامه سراسر انبیا و افاضه معونه بلکه هر سبب بطله در سطر شاکه یا کوطه

کخصیر علوم بمقام نبت فايز کردد بلکه رجب اشقی شرف بطخته و

السید معید ف بطخته هر شخص که اشخاص موجبات در هر مقام که

استقرار یافته اند یا و صد نوزده سطر کتاب علوم و تحلی اخلاق  
عسکه یا سینه از جهر راجع وجه <sup>طال</sup> که فاین عا الله <sup>طال</sup>

در جهر راجع بعین ثامه ان شخص است در با رود مجرم از هر سطر

نیت در بان را ستر سخن که سطر این سخنها لغز و کلمات بر پا

مغز نه محض تعریف بنده علم وجه طبه محض این است که ز قطع

نفسر جمله در ذوال باشد از مقام نبت بلکه هر گاه در سطر است  
تعمیر و از رود قطع از مقام ولایت باید کشنده زیرا که ولد

کفته



مانند نبوت با اندازه استعداد عین ثابته در علم حق است و چون ملک سلسله امر از مکتوبه  
در روز مخزنه بر علم ضمیرت و در خلوتخانه دلت میجا گردد بار حق که مالک کس و کار است  
فلاک سربان کوه با برتک لهذا چنین سخن زانیم که چون هر نفس از فرزند  
انسان بر حسب ذات هر گاه کلام تعریف کند حاجت است باینکه ما با انواع و نوع  
خود مجتمع در باطن و ملبس و مشرب باشد و اگر زنده کانی وی محتاج خلاصه  
د چون بر حسب مصالح غیره مجاوره و حکم ما تنها هر خدایه سبحانه و تعالی است  
و قوه بخشنده سزویه و فضیله و مقتضای هر یک از این امر آن است که در  
خود کانی باشد پس شخص میگرداند مشایخ خود و سعی نماید در اعدام منافذ جمع  
پس هر گاه در میان بنی آدم نباشد قانون کمالی هر یک دیگر را در مقام  
کامران خود اهدا کند و ناچار هر قانون کالی وضع خواهد هر گاه کونی چه  
ضرر دارد که مردم بواسطه اجتماع و اتفاق جمع قانونی نمایند که امور مردم  
بواسطه او در حکم تنظیم باشد چون مملکت اردو با سر قیام نخواهیم بود  
شخص که از جانب خدا بتوسط ملائکه مطلع شود بر حکام دینی جواب گوئیم  
که اولاً جمعی که در این زمان جمع میشوند و محراب هستند از استعداد  
این زمان لاسحق چه گونه میسر آید خبر و در نیز کنند که تنظیم امروزه  
در زمان معتمد به یا ابراهیم و یا نبوت را معز ان نیست که ملاحظه  
مصالح نشأه دنیا کند و تنظیم امور دنیا بهم بلکه باید در مطلق است

علاوه بر

در بیان تنظیم امور

و چون که در همه حکمتها را در محط ملاحظه آورد و در حسب آنها اعتبار قائل باشد  
 و محکم نیست اطلاع بر مصداق غیب و نهامه موجودات مگر از جانب حق سبحانه  
 بلا واسطه روح القدس که مستزجر بر نیاید بر تحقق شد که ملاحظه فواید  
 کلیه او را <sup>ص</sup> در واسطه هر نفس که در ازل قابلیت این فیض مخصوص را  
 داشته باشد و بقای آن عطیاتی بقدر قابلیت این فیض هر نفس  
 رسد چرا زیرا که در حسب رانسیه با شیا و در نوع از فیض هر نفس  
 اقدس که در واسطه آن افکار کند در حسب ایمان نایب اشیا در  
 باغین که ظهور کند با فیض و در این فیض ادوات رفیعها  
 لظهور بعین حکم الاصلیه و لظلمه و از هر درجه معقول شود  
 از معانی که مسر بین نایب و در این مقام است که مدلولی فرموده  
 که سر داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد او است  
 مراد آن است که از این فیض بر جوسته شود قابلیت صدق است  
 فیض اقدس که در واسطه آن و حسب الوجوه افکار کند استیجاب  
 اشیا و در عالم خارج که نشأ ترتیب آثار مطلوبه از آن سر است  
 بران و سبب نیست که فیض اقدس نظر فیض اقدس است بر آن  
 شتخلف و الا لازم آید عدم مطابقت شاه حکم اشیا و با شیا



نبت فارغ عین و اران للذم لیه جبر و جهرا تقاضی و بکلمه للارم  
منیر را که مطلق باشد بر جمیع معانی ناسته و اولی الذم ازها تا آنکه و کذا جمعه  
از خلق و لباس طعنه را مانده و از خوف فانی و موصوفه جلال احد است بلکه  
مستهلک در خاتبات شو و پس از این که گذر کند در هر صفتی  
صفتی دیگر که انرا اهرالیه میریزد الله مانند و گفته اند این سیر را  
نهتر نیست پس از این سفر نماز از حق بسوی خلق و در این صفت  
نیز تحقق گردد و بعد از آن سفر کند از خلق بسوی خلق جاهل  
نیز بدون اجتناب از حق چون تمام حد طریقی فایز طاعت  
رسالتی شو بلکه هر گاه از نبر و عثمان ناسته مرد و یا به تا با فرمای  
نزل تا آنکه بحسب قابلیت طبیعی کامل باشد که منیر بر آن در تصویر  
بطوریکه آنچه در عالم هستی در آن جلوه گراید قابل طاعت  
خاتمه شعور در ولایتی و در نبوت و در رسالت و بعد از آن دیگر خاطر  
مکن نبودن مکه و محور شریف از برادر و همین الوجود در ذات و در وجود  
وجود در الوهیت با طریقی است همچنین شایسته از برادر خاتم  
النبیین خواه بود که خواب غفلت بیدار شود و نیکو تا مگر در اعطالی

شخصه  
 مریدانی که هرگاه بعد از چهار روز عبدالمطلب را بیایدند که دعوی فاطمه علیه السلام را بیاوردند  
 کذب محض و محض کذب است مگر آنکه در هرگاه که فاطمه را خواهرها کرده اند که دعوی فاطمه را بیاوردند  
 مطالبه بکنند و پاکدانت بر پاهای او را چسبند بمطلب دراز شده  
 میشود آنجا که خلاف خواه او است و نبوت محض است نفی مکرر است  
 تحذیر نیز از این نبوت مقرون معجزه حکیمانه است که معجزه بر حق است  
 خواهم بگویم به بعضی بریدی علمم یک نیکه در حکم علامه و انبیا شفاق هر دو حج  
 حصر و حنین چندین مرتبه استن خانه ای غیر دلت که از حجرات  
 غیر الباقیه که در تورات و منذ اسلوب بر بیع و نظم محض و آن که معجزه  
 باقیه است نسبت به نیکه خط از عارف نمانند و شکر الهام بمعجزه حکم  
 که هر که از او واضح قانون و هر عارف دانای که فکر در مجموع و فرد  
 آنها که در همه را صدق نموده شد است که مکتوب بسار در حکام  
 ترجمه را از این فریج بعد از آنکه صدق نموده و در جای اجراء  
 داشته اند و قسم بریم معجزه نسبت به خاص و ان اجازت عارف  
 و حکم است با اجازت الفاظ و خصایر بحارات و نظم محکم و  
 بر حسن و بلاغت آتم چنانکه هر عارف صاحب قدر و هوای حکیم  
 صاحب بصیرت در بیان اجازت عجز و اقرار به تقصیر نموده و این

در نبوت کند  
 فاطمه را بیاوردند  
 خواهرها کرده اند  
 در اول کتب  
 کند صحیح

باشد



بانه است الیوم لعمریه کسر در حصول عقیقه و فروع و جمع  
 باکنند از حداب نیران نجات غایت و به مرتب قرب  
 آله عابلق گردد این است که فرموده از قرآن اعلم العجرات است  
 و هر گاه در بیان که بسن ذکر یافت بعد از آنکه اعلم العجرات است  
 مریدان و کسرتان با نیک گویان معجزات نامیر شبهه نیست که سبب آن  
 سوره خود آن مجید است که عام **لله المبین** است کما و قوله **لما**  
**کان محراباً** از جمله **ما کان محراباً** فرج جاکلم **ولکن رسول الله و عام** **للمبین**  
 و سوره آن رسیده که در غیر ریخ **حضرت ولایت** با ارواح الهی  
 حضور عظمی **فرد اب سدمه** به سنیه **خليفة** خود از فرموده **بقره**  
**یا ایها الرسل بلغ ما انزل الیک وان لم**  
**تفعلوا فاعلمت سآله و الله تعصم** **من الشر** و آیه شریفه **انا وکم**  
**و رسولک و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را حرم**  
**دلائل صریح دارد در بر آنکه محمد ص** **حضرت امیر المؤمنین** **ع** **ابن**  
**خلیفه فدیت زیرا که تنفق علیه عامه خاصه است که این آیه**

در سینه صلوات  
 و هر چه فرمایند  
 از جمله  
 که در تنقه  
 مقام سیم در آن  
 خلافت  
 و طاعت  
 باک آن

حضرت سید و دلالت و احمد و آل مجید و اصح کر الامم  
که محتاج به بیان بعهد و در اینج بیان حکم و برهان فلسفه کفایت  
اکمله علی امام الانعام و اجمال الافضال اولاد و اخرا  
و ظاهر اوباطن و اهلوه و سلمه علی محمد و آلهم الطیبین  
الحقین فی لیلۃ القدر  
حسب حاجت

۱۳۹